

اهمیت و جایگاه محبت (۱)*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این مقال شرحی بر مناجات‌المریدین امام سجاد علیه السلام می‌باشد. در این فراز از مناجات حضرت به مرتبه‌ای از محبت که عالی‌ترین مرتبه و عشق آتشینی است اشاره دارد. سؤالی که مطرح است اینکه آیا محبت به خدا امری واجب است؛ امری مستحب و فضیلت محسوب می‌شود؟ در پاسخ باید گفت محبت دارای مراتبی است: مرتبه‌ای از محبت لازمه ایمان به خداست؛ اگر کسی مدعی ایمان بود و از دستورات خدا سرپیچی کرد و واجبات را ترک نمود، ایمانش دروغین خواهد بود.

مرتبه‌ای دیگر از محبت، محبتی است که مقدمه واجب و مطلوبیت آن جنبه ابزاری و تعدی دارد؛ آن مقدار از محبت به خدا که موجب می‌شود انسان واجبات را انجام و گناهان را ترک کند، از باب مقدمه واجب، وجوب عقلی دارد.

در عین حال، محبت به خدا مراتب مستحبی هم دارد، اما عالی‌ترین مرتبه محبت این است که انسان همه کمالات را از آن خدا بداند و ورای کمالات الهی، کمال مستقلی را برای غیر خدا نشناسد.

کلیدواژه‌ها: خدا، محبت به خدا، محبت، مراتب محبت، محبت بالذات، محبت بالعرض.

گسترهٔ محبت و مراتب آن در آموزه‌های دینی

آتشین است که عاشق چون دیوانگان سرگشته محبوب و معشوق می‌گردد - اشاره دارند و می‌فرمایند: «وَهَيَّمْتُ قَلْبَهُ لِإِرَادَتِكَ، وَاجْتَبَيْتَهُ لِمُشَاهَدَتِكَ»؛ و قلب او را سرگشته و دل‌باخته محبت خود قراردادی و برای مشاهده خویش برگزیدی.

مراتب واجب محبت به خدا

الف. محبت ملازم با ایمان به خدا

حال با توجه به اینکه در آیات، روایات، دعاها و مناجات‌های وارده از بزرگان دین، تعابیر حاکی از محبت و عشق فراوان به چشم می‌خورد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا محبت به خدا امری واجب است که حتماً باید آن را کسب کرد یا آنکه فضیلت و مستحب به حساب می‌آید؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت محبت به خدا دارای مراتب گوناگونی است. مرتبه‌ای از آن لازمهٔ ایمان است؛ یعنی امکان ندارد کسی به خدا ایمان داشته باشد، ولی هیچ‌گونه محبتی به او نداشته باشد. چه اینکه لازمهٔ ایمان انجام عمل صالح است. گرچه مقولهٔ عمل صالح از مقولهٔ ایمان متفاوت است، اما امکان ندارد کسی مؤمن باشد اما از خدا اطاعت نکند و عمل صالح انجام ندهد. ایمان برخلاف علم، که گاهی ممکن است بدون اختیار حاصل گردد، امری کاملاً اختیاری است. از این رو، متعلق امر خداوند قرار می‌گیرد؛ چنان‌که خداوند فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر او و کتابی که بر فرستاده‌اش فروفرستاده و کتابی که پیش از این فروفرستاده بگروید و هر که به خدای و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگان او و به روز بازپسین کافر شود، به

مفهوم محوری و کلیدی مناجات‌المربدین، مفهوم محبت است که با واژگانی چون «حب»، «وُد»، «صبابت»، «همّت»، «رغبت»، «وصل»، «شوق»، «وله»، «هوی» مطرح شده است. در زبان فارسی، بجز واژگان «محبت» و «عشق»، که هر دو از زبان عربی به زبان فارسی راه یافته‌اند، واژگانی چون «مهرورزی»، «دل‌بستگی»، «دلدادگی»، «شیفتگی» و «شیدایی» دلالت بر محبت و دوستی دارند. هر یک از این واژگان مرتبه‌ای از دوستی را بیان می‌کنند. اما در زبان عربی، حدود بیست واژه برای «محبت» وضع شده‌اند و نه واژه در همین مناجات مطرح گردیده که هر یک مرتبه‌ای از محبت را می‌رساند که واژه «محبت» لفظ عام و جامع آن مراتب است. چنان‌که واژه «دوستی» در زبان فارسی، لفظ عام و جامع واژگانی است که هر یک مرتبه‌ای از دوستی را می‌رساند. در بسیاری از دعاها و مناجات‌های دیگر، مفهوم محبت و مراتب آن مورد توجه قرار گرفته است، چنان‌که در «مناجات‌المطیعین» با تعابیری ادبی به محبت و مراتب آن پرداخته شده است. از جمله حضرت فرمودند: «وَأَوْرِدْنَا حَيَاضَ حُبِّكَ، وَأَذْفُنَا حَلَاوَةَ وُدِّكَ وَقُرْبِكَ»؛ ما را بر جویبارهای محبتت وارد ساز و شیرینی دوستی و مقام قربت را به ما بچشان.

در طلوعهٔ «مناجات‌المحبین» می‌فرمایند: «الهی مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا»؛ خدایا، کیست که شیرینی محبتت را چشید و جز تو کسی را برگزید؟ یا در همان مناجات، حضرت به مرتبه‌ای از محبت، که «هیام» نام گرفته است - و حاکی از عالی‌ترین مرتبهٔ محبت و حالتی از عشق و محبت

مؤمن راهی را در پیش گیرد که به ردّ برخی از آن حقایق و معارف منتهی گردد؛ مثل آنکه از جمع مؤمنان کناره‌گیری کند و به جمع کافران نزدیک گردد و آنان را دوست بدارد و برخی از سخنان آنان را که در آنها بر ایمان و مؤمنان خرده‌گیری شده است و یا حق و اهل آن مورد اعتراض و استهزاء قرار گرفته‌اند، تصدیق کند. بدین جهت خداوند به دنبال این آیه متعرض حال منافقان می‌شود و آنان را به عذاب دردناک بیم می‌دهد.

معنایی که ما ذکر کردیم ظاهر آیه نیز بدان حکم می‌کند و پسندیده‌تر از وجوه دیگری است که مفسران دیگر ذکر کرده‌اند. نظیر آنکه برخی از مفسران گفته‌اند: مراد از جمله «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا» این است: ای کسانی که با اقرار به خدا و پیامبر او در ظاهر ایمان آورده‌اید، در باطن نیز ایمان بیاورید، تا ظاهرتان با باطنتان یکسان گردد. یا آنکه برخی دیگر گفته‌اند که «آمنوا = ایمان بیاورید» به معنای ثابت قدم گشتن بر ایمان است. یا آنکه برخی دیگر گفته‌اند: خطاب آیه به مؤمنان اهل کتاب است؛ یعنی ای اهل کتاب که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر او و کتابی که خدا بر پیامبرش فرستاده، یعنی قرآن ایمان آورید.^(۱)

ایمان به خدا به معنای التزام به ربوبیت الهی است و لازمهٔ پذیرش ربوبیت الهی، اطاعت از خداوند است. پس اگر کسی مدعی ایمان بود و از دستورات خداوند سرپیچی کرد و واجبات را ترک کرد و مرتکب محرمات شد، ایمانش دروغین خواهد بود. همچنین مرتبه‌ای از محبت لازمه ایمان به خداست. ممکن نیست کسی مطیع خداوند باشد و او را ولی نعمت خود بشناسد و خود را سرتاپا نیاز

راستی گمراه گشته گمراهی دور [از حق].» (نساء: ۱۳۶) در آیهٔ شریفه، خداوند به مؤمنان امر می‌کند که ایمان بیاورید. از این امر و تکلیف خدا روشن می‌شود که ایمان امری اختیاری است. نکتهٔ دیگر در آیهٔ شریفه این است که چرا مؤمنان، که قبلاً ایمان را تحصیل کرده‌اند، مجدداً مکلف به تحصیل آن می‌گردند. در تبیین و توضیح این نکته مرحوم علامه طباطبائی چنین می‌نگارند: «این آیه به مؤمنین امر می‌کند که دومرتبه ایمان بیاورند. این امر، به قرینهٔ تفصیل در متعلق ایمان دوم که می‌فرماید: بالله و رسوله... و همچنین به قرینهٔ اینکه برای ترک هر یک از این تفاسیل، تهدید و وعده به کیفر صورت پذیرفته است، امر به آن است که مؤمنان ایمان اجمالی خود را بر تفاسیل این حقایق بسط دهند؛ زیرا این معارف به هم پیوسته و متصل و مستلزم یکدیگر هستند. خداوند سبحان که هیچ خدایی جز او نیست، دارای اسماء حسنی و صفاتی علیاست و این اسماء حسنی و صفات علیا باعث آن گردیده که خلقی بیافریند و آنان را به آنچه رشد، کمال و سعادت آنان را در پی دارد، راهنمایی کند. پس از آن، آنان را برای روز پاداش مبعوث گرداند. این مهم به انجام نمی‌رسد مگر به ارسال پیامبران بشارت‌دهنده و اندازدهنده و نیز فرستادن کتاب‌هایی که در آنچه مردم دربارهٔ آن اختلاف دارند، دآوری و حکم کند و معارف مبدأ، معاد و اصول شرایع و احکام را بر ایشان بیان کند. پس ایمان به یکی از این معارف جز با ایمان به همهٔ آنها بدون استثنا تمام نمی‌گردد. پس ردّ پاره‌ای از این حقایق با ایمان به پاره‌ای دیگر از آنها، اگر اظهار گردد کفر است و اگر کتمان و پنهان داشته شود، نفاق است. از جمله مصادیق نفاق آن است که

به خداوند بشناسد و دریابد، اما او را دوست نداشته باشد. چگونه ممکن است انسان خودش را دوست بدارد، ولی خالق و کسی را که به او وجود می‌بخشد، دوست نداشته باشد؟ پس این مرتبه از محبت، لازمه ایمان به خداست و لازم نیست که تکلیف مستقلی به آن تعلق بگیرد. همان تکلیفی که به اصل ایمان تعلق می‌گیرد، به لوازم آن و از جمله به محبت نیز تعلق می‌گیرد. در نتیجه، اگر کسی حتی مرتبه ضعیفی از ایمان به خدا را داشته باشد، مرتبه ضعیفی از محبت به خدا را خواهد داشت.

ب. محبت ملازم با عمل به تکالیف الهی

مرتبه دیگری از محبت به خدا، که لااقل از باب مقدمه واجب دارای وجوب عقلی است، محبتی است که موجب انجام واجبات و ترک محرّمات می‌گردد و مطلوبیت آن جنبه ابزاری و مقدمی دارد. توضیح اینکه، انسان دارای خواسته‌های گوناگونی است که گاه در مقام عمل با یکدیگر تراحم دارند و ترجیح برخی از آنها متوقف بر آن است که انسان آنها را مهم‌تر از سایر خواسته‌ها و دارای مطلوبیت بیشتری بدانند. با توجه به تراحم بین خواسته‌ها، مسئله تکلیف و انتخاب مطرح می‌شود. در نتیجه، اگر انسان در تراحم بین لذت‌های آنی دنیوی با لذت‌های ابدی آخرت، لذت‌های آنی دنیوی را ترجیح داد و محبت به دنیا بر محبت به خداوند و آخرت غلبه یافت، در آخرت از لذت بهره‌مندی از رحمت الهی محروم می‌گردد. آن‌گاه بر اثر برتری علاقه و محبت به دنیا و لذت‌های آن بر محبت به خداوند، از نتیجه و ثمره ارزشمند محبت به خداوند که در راستای اطاعت از دستورات الهی حاصل

می‌گردد، محروم می‌ماند. مانند آنکه غذایی برای بیماری زیان دارد، اما او به آن غذا علاقه‌مند است و می‌خواهد از خوردن آن لذت ببرد، چنان‌که به سلامتی خود نیز علاقه‌مند است. پس او در معرض دو انتخاب است: انتخاب اول آنکه، لذت سلامتی را ترجیح دهد و از تناول آن غذای زیان‌بخش خودداری کند. انتخاب دوم آنکه، لذت آن غذا را ترجیح دهد و از سلامتی خود چشم‌پوشد. در ارتباط با احکام دینی نیز گاهی آن احکام و تکالیف با سایر خواسته‌های انسان تراحم دارند. به عنوان نمونه، روزه گرفتن موجب می‌گردد که انسان از خوردن و آشامیدن و پاره‌ای از تمایلات خود صرف‌نظر کند و روزه‌داری و انتخاب انجام واجب الهی، متوقف بر آن است که خداوند و آخرت را بیشتر از لذت‌های دیگر، که در تعارض با حکم الهی هستند دوست بدارد؛ زیرا اگر انسان خدا و آخرت را دوست نداشته باشد و یا محبت او به خدا و آخرت کمتر از محبت به امور دیگر باشد، روزه‌خواری می‌کند و لذت‌های نقد دنیا را بر لذت‌های اخروی ترجیح می‌دهد.

انجام گناه بدین معناست که انسان گناهکار چیزی و یا کسی را بیش از خداوند دوست دارد. وگرنه اگر محبت به خدا بر محبت به غیر او غلبه داشت، امر خداوند را اطاعت می‌کرد. اطاعت امر خداوند موجب قرب به او می‌شود و هیچ محبی نیست که قرب محبوبش را نخواهد. پس محب همواره می‌کوشد که ارتباط و پیوند خود را با محبوبش افزایش بخشد و از کاری که موجب دوری او از محبوب می‌گردد، دوری می‌گیرند. پس معصیت خدا ناشی از آن است که محبت انسان به خداوند اندک است. لااقل انسان غافل است و توجه ندارد که لازمه

در آیه دیگر نیز خداوند درباره ارتباط بین محبت به غیرخدا با تخطی از دستورات الهی می‌فرماید: «بگو: اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و مال‌هایی که به دست آورده‌اید و بازرگانی‌ای که از کسادی آن می‌ترسید و خانه‌هایی که به آنها دل خوشید، در نزد شما از خدا و پیامبر او و جهاد در راه او دوست داشتنی‌ترند، سپس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد [کاری که می‌خواهد بکند] و خدا گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.» (توبه: ۲۴)

در آیه شریفه خداوند به اموری اشاره می‌کند که بیشتر مورد محبت انسان قرار می‌گیرند و گاهی محبت به آنها بر محبت به خدا، پیامبر خدا ﷺ و بخصوص جهاد در راه خدا غلبه می‌یابد. چون کسی که به جهاد در راه خدا می‌پردازد، باید از پدر، مادر، فرزندان، خویشان و کسب و کار خود دست بکشد و دست کشیدن از این امور در صورتی برای او میسر است که محبت او به خدا و جهاد در راه او شدیدتر از محبت و دل‌بستگی به آن امور باشد. در غیر این صورت، حاضر نمی‌شود از تعلق و دل‌بستگی به خویشان و سرمایه و کسب و کار خود دست بشوید و به جهاد در راه خدا بپردازد و جان خود را در خطر قرار دهد. آن‌گاه خداوند مسلمانان را تهدید می‌کند که اگر محبت آنان به زن، فرزند، خویشان و سایر اموری که در آیه ذکر شده شدیدتر از محبت آنان به خداوند، رسول خدا ﷺ و جهاد در راه خدا و حمایت از دین الهی بود، خداوند دین خود را تنها نمی‌گذارد و خواست خود را مبنی بر حاکمیت و پیروزی دین الهی و جبران شکاف و نقصانی که در اثر کوتاهی و خودداری آنان از حمایت دین پدید آمده

محبت خدا خودداری از گناه است. بنابراین، آن مقدار از محبت به خدا که موجب می‌گردد انسان واجبات را انجام دهد و گناهان را ترک کند، لااقل از باب مقدمه واجب، و جوب عقلی دارد. در این رابطه آیات و روایات فراوانی وارد شده است و از جمله خداوند درباره ارتباط بین محبت مشرکان به کسان و چیزهایی که آنها را انباز و شریک خداوند برگزیده‌اند و بین شرک و کفر می‌فرماید: «از مردمان کسانی هستند که به جای خدا هم‌تایانی [برای عبادت] برگزیده‌اند و آنها را دوست می‌دارند مانند دوستی خدا؛ ولی کسانی که ایمان آورده‌اند در دوستی خدا سخت‌ترند [خدا را بیشتر از دیگران دوست می‌دارند] و اگر کسانی که ستم کردند [یعنی مشرکان] آن‌گاه که عذاب را [در قیامت] ببینند، بدانند که همه نیرو و توانایی از خداست و خدا سخت‌گیرنده است، در آن هنگام پیشوایان [گمراهی] از پیروان بی‌زاری جویند و عذاب را ببینند و رشته‌های پیوندشان گسسته گردد.» (بقره: ۱۶۵-۱۶۶)

براساس آیه شریفه، محبت مشرکان به بت‌ها، اگر بیش از محبت به خدا نباشد، لااقل مساوی با محبت به خداست. این دو محبت چون دو متعلق متضاد دارند، با یکدیگر تراحم دارند و چون دو نیروی مساوی، که در جهت مخالف یکدیگر وارد می‌شوند، باعث اصطکاک و سکون و در نتیجه مانع حرکت می‌گردند.

بنابراین، لازمه ایمان به خداوند این است که محبت مؤمن به خداوند بیش از محبت به سایر محبوب‌ها باشد. مؤمن باید در تحصیل این مقدار از محبت که باعث انجام واجبات و خودداری از گناهان می‌شود بکوشد.

محقق می‌سازد و تخطی‌کنندگان از اوامر الهی را که محبت به غیرخدا را بر محبت به خدا ترجیح دادند، به کیفری سهمگین گرفتار می‌سازد. یکی از نمودهای کیفر الهی در حق آنان این است که آنان در زمره فاسقان قرار می‌گیرند و به خواسته‌ها و اهداف خود نخواهند رسید. گرچه تعلقات، دل‌بستگی‌ها و خواسته‌های دنیوی باعث شد آنان از دستورات الهی سرپیچی کنند، اما خداوند آنان را ناکام می‌گذارد و مانع تحقق خواسته‌های آنان می‌گردد و در نتیجه، هم در دنیا بدبخت و بدفرجام می‌گردند و هم در آخرت از سعادت و رضوان الهی محروم‌گشته گرفتار عذاب الهی می‌گردند.

مراتب مستحب محبت به خداوند

گذشته از محبت به خدا، که لازمه ایمان به خدا به حساب می‌آید و از این‌رو، واجب است و نیز آن مقدار از محبت به خدا که موجب انجام واجبات الهی و ترک معاصی می‌گردد و گفته شد که لااقل از باب مقدمه واجب دارای وجوب عقلی است، محبت فزون‌تر از آن دوبرتبه، که باعث انجام مستحبات و ترک مکروهات و مشتهات و حتی در مواردی باعث ترک برخی از مباحات می‌گردد، مستحب و دارای فضیلت است. این محبت خود دارای مراتب گسترده‌ای است که تشخیص و تعیین آن مراتب دشوار است. کوتاه سخن آنکه گذشته از نصاب ایمان که تحصیل آن برای همگان واجب است و نیز تحصیل محبتی که لازمه ایمان است و نیز محبتی که باعث ترک محرّمات و انجام واجبات می‌گردد، ایمان و به موازات آن، محبت خدا دارای مراتب عالی‌تر و کامل‌تری است. برخی از آیات و روایات اشاره به مراتب عالی و کامل ایمان دارند. پیام این آیات و

روایات این است که وقتی ایمان کامل و خالص می‌گردد که محبت انسان به خداوند بیش از محبت به غیرخدا باشد. در غیر این صورت ایمان ناخالص و توأم با شرک است و هرچه بر محبت انسان بر خداوند افزوده شود، ایمان او خالص‌تر و کامل‌تر می‌گردد و بر مراتب ایمان و محبت او به خداوند افزوده می‌گردد.

امام صادق علیه السلام درباره ارتباط بین ایمان با محبت به خداوند می‌فرماید: «ایمان انسان به خداوند کامل و پالایش یافته نیست، مگر آنکه خدا در نظر او از خود، پدر، مادر، فرزندان، خانواده، مال و تمامی مردم محبوب‌تر و دوست‌داشتنی‌تر باشد.»^(۲)

جلوهای از محبت خالصانه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

در این زمینه، داستان بسیار جالب و آموزنده‌ای درباره برخورد شایسته و آکنده از مهر و محبت نوجوانی نابالغ با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منابع روایی ما بیان شده است: «نوجوانی که هنوز به بلوغ نرسیده بود با گشاده‌رویی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و از روی مهر و شادمانی به آن حضرت نگاه کرد و لبخند زد. حضرت فرمودند: ای جوان، آیا مرا دوست داری؟ عرض کرد: آری به خدا قسم ای رسول خدا. فرمودند: مثل چشم‌هایت؟ عرض کرد: بیشتر. فرمودند: آیا به اندازه پدرت مرا دوست داری؟ عرض کرد: بیشتر. فرمودند: به اندازه مادرت؟ عرض کرد: بیشتر. فرمودند: به اندازه خودت؟ عرض کرد: به خدا قسم بیشتر یا رسول الله. فرمودند: به اندازه خدایت؟ عرض کرد: الله الله الله ای رسول خدا، این‌گونه محبت نه برای تو و نه برای هیچ‌کس دیگر سزاوار نیست. من تو را به خاطر اینکه محبوب

جهت خوبی‌ها و نعمت‌هایش دوست داشته باشید و مرا مستقل از خدا و در عرض دوستی خدا دوست نداشته باشید، بلکه از آن جهت که من پیامبر خدا هستم و بدان جهت که خدا مرا دوست دارد، مرا دوست بدارید.

ضرورت ترجیح محبت به خدا بر محبت به غیرخدا

آری، محبت به خدا نباید کمتر و یا مساوی با محبت به دیگران باشد. همواره باید محبت به خدا بیشتر از محبت به غیرخدا باشد، تا آنجا که انسان حاضر باشد در راه خدا با دشمنان خداوند مبارزه کند و جانش را در مسیر محبت و عشق به خداوند قربانی کند. تازه این مرتبه از محبت، عالی‌ترین مرتبه محبت به خداوند نیست، بلکه اندکی فراتر از حد نصاب محبتی است که لازمه ایمان به خدا می‌باشد. سپس به مرتبه‌ای می‌رسیم که انسان حتی می‌کوشد به خواست خداوند در حوزه مستحبات نیز عمل کند و اگر رفیق، همسر و یا فرزند انسان درخواستی از انسان داشتند که با دستور استجابی خداوند تزاخم داشت، از صمیم دل خواست خدا و تکلیف مستحبی را بر خواست دیگران مقدم می‌دارد. البته در مواردی خداوند از انسان درخواست می‌کند که برای جلب رضایت دیگران و انجام درخواست آنها، از انجام تکالیف غیرالزامی دینی صرف‌نظر کند. در این موارد، اگر انسان برای اعمال اراده و خواست الهی درخواست شخصی دیگران را اجابت کرد و از انجام تکالیف غیرالزامی خودداری ورزید، باز انگیزه الهی و محبت او به خداوند او را به انجام درخواست غیرخدا واداشته و در این صورت نیز محبت او به خداوند بر محبت به دیگران چیرگی دارد. براین

خدایی دوست دارم. پیامبر ﷺ رو به اطرافیان کرد و فرمودند: اینچنین باشید. خدا را به خاطر احسان و انعام او دوست بدارید و مرا به خاطر محبت خدا دوست داشته باشید.»^(۳)

بنگرید که در زمان رسول خدا ﷺ، مردم به چه مرحله‌ای از معرفت اسلامی رسیده بودند و چگونه تحت تأثیر تربیت اسلامی قرار گرفته بودند که نوجوان نابالغی از آن سطح از شناخت و آگاهی بهره‌مند گشته بود که نگاه او به رسول خدا ﷺ حاکی از عشق و محبت سرشار او به آن حضرت بود. آن‌گاه که حضرت او را مخاطب خود می‌سازند و به عنوان جوان او را مخاطب خود می‌سازند تا از این طریق او را محترم شمرده باشند و به او ارج نهند و از او می‌پرسند که مرا به اندازه چشمانت دوست می‌داری؟ یعنی اگر قرار باشد که چشم تو سالم بماند و من آسیب بینم و یا چشم تو آسیب بیند و من سالم بمانم، کدام را ترجیح می‌دهی؟ آن نوجوان و کودک نابالغ متأثر از تربیت اسلامی، پاسخ می‌دهد که تو را بیشتر از چشمم دوست دارم؛ یعنی اگر قرار باشد که شما سالم بمانید اما من چشمم را از دست بدهم، حاضریم که چشمم را در راه محبت به شما از دست بدهم.

شگفت آنکه وقتی حضرت می‌پرسند که آیا مرا بیشتر دوست داری یا خدایت را؟ تعجب می‌کند که مگر ممکن است کسی را بیشتر از خدا دوست داشت؟! و از این رو، پاسخ می‌گوید: من شما را به خاطر خدا دوست می‌دارم و مگر ممکن است پیامبر خدا را به اندازه خدا دوست داشته باشم. آن‌گاه رسول خدا ﷺ آن نوجوان را به عنوان الگویی شایسته به دیگران معرفی می‌کند و به آنان می‌فرماید که مثل این نوجوان باشید و خدا را به

خوب به او عنایت کرده، خانه مناسب در اختیار او نهاده و او را از موقعیت اجتماعی برخوردار ساخته و سایر نعمت‌ها را در اختیار او نهاده، محبت او متوجه خداوند نیز می‌شود. پس در آغاز محبت او به نعمت‌های خدا تعلق می‌گیرد و به تبع این محبت و به جهت اینکه خداوند آن نعمت‌ها را در اختیار او نهاده، به خداوند نیز محبت پیدا می‌کند. در این صورت اگر خداوند آن نعمت‌ها را در اختیار او قرار نداده بود، او را دوست نمی‌داشت و یا اگر متوجه این حقیقت نمی‌شد که آن نعمت‌ها را خدا در اختیار او نهاده باز به خداوند محبت پیدا نمی‌کرد. اما وقتی توسط محبت به نعمت‌ها و به تبع آنها به خداوند محبت پیدا کرد، محبت به خداوند بر محبت به آن امور چیره می‌گردد. از این رو در مقام تزامم و اصطکاک بین محبت به خدا و محبت به نعمت‌های خدا، محبت به خدا و خواست او را بر محبت به غیر خدا و خواست او مقدم می‌دارد. پس در فرض مزبور محبت خدا تابع محبت خلق است. اما پس از استقرار محبت خدا در دل، آن محبت و خواست خدا بر خواست دیگران و محبت به آنان مقدم داشته می‌شود.

البته رسیدن به این مرتبه از محبت به خدا بسیار مهم و ارزشمند است. اینکه وقتی نعمتی در اختیار انسان قرار گرفت متوجه خداوند که آن نعمت را در اختیار او نهاده گردد و با خود بیندیشد که ولی نعمت و کسی که نعمتی را در اختیار انسان می‌نهد، اولی و شایسته‌تر به دوست داشتن از نعمت است؛ چون آن نعمت زوال می‌پذیرد و روزی از بین می‌رود، اما منعم و ولی نعمت همواره باقی است و نعمت‌های دیگری نیز در اختیار انسان می‌نهد.

اساس، در روایات فراوانی وارد شده که اگر انسان روزه مستحبی گرفته بود و بر کسی وارد شد و میزبان از او درخواست کرد که غذا تناول کند، اگر او برای جلب رضایت و خشنودی میزبان روزه خود را افطار کرد، خداوند پاداشی فراتر از پاداش آن روزه مستحبی به او عنایت می‌کند؛ و این به جهت مقدم داشتن خواسته مؤمن بر خواسته و تکلیف غیرالزامی خداوند است. در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «اگر شخص روزه‌دار بر کسی وارد شود و نزد او روزه خود را افطار کند و به او اطلاع ندهد که روزه است تا منتی بر او بگذارد، خداوند ثواب روزه یک سال را در پرونده اعمال او ثبت می‌کند.»^(۴)

اگر انسان به جهت مصالحی که مورد عنایت خداست، خواسته زن و فرزند خود را بر خواست و تکلیف غیرالزامی خدا مقدم بدارد و یا زن خواسته شوهر را بر انجام مستحبات مقدم بدارد و انگیزه او انجام دستور خداوند باشد، خداوند پاداش بیشتری به او عنایت می‌کند. چون انسان با این کار به صله رحم و خشنود کردن مؤمنان پرداخته است و نزد خداوند، ارزش و فضیلت این کار فراتر از انجام مستحبات است.

ترسیم محبت بالذات و بالعرض به خداوند

رسیدن به عالی‌ترین مرتبه محبت به خداوند بسیار دشوار است و برای شناخت آن مرتبه عالی از محبت به خدا، گاهی لازم است توجه انسان به نعمت‌های خداوند نظیر زن، فرزند، خانه و غذا جلب می‌گردد و چون آن نعمت‌ها نیازهای او را برطرف می‌سازند، متعلق محبت و علاقه او قرار می‌گیرد. پس محبت او بالذات و در درجه اول به نعمت‌های الهی تعلق می‌گیرد. آن‌گاه وقتی می‌اندیشد که خداوند همسر

آنها را مظاهر و پرتو کمالات بی نهایت الهی می شناسد؛ باید گفت: موجودات امکانی مرکب از ذات و صفات و دارای حیثیت های متعدد هستند. همچنان که بین ذات و صفاتشان اختلاف و تمایز وجود دارد، صفاتشان نیز متمایز از یکدیگر و متعدد هستند و محبت و علاقه ما به موجودات و افراد به جهت وجود پاره ای از صفاتی است که مورد پسند و خوشایند ما قرار گرفته اند. وقتی ما می نگریم که کسی از صفت سخاوت برخوردار است، او را دوست می داریم، گرچه ممکن است او دارای صفات ناپسندی باشد که از آن ناحیه محبت ما به او جلب نمی گردد. آن گاه اگر آن شخص صفات سخاوت و یا هر صفت شایسته ای که محبت ما را برانگیخت از دست داد، محبت ما به او نیز زایل می گردد؛ چون محبت و علاقه ما متوجه صفات و حیثیات افراد است نه ذات آنها. برخی به جهت داشتن جمال و زیبایی ظاهری مورد توجه و محبت دیگران قرار می گیرند و وقتی آن جمال و زیبایی از بین برود، به تبع آن محبت و علاقه نیز زایل می گردد، چون جمال و زیبایی غیر از ذات است و آنچه متعلق محبت قرار گرفته بود جمال و زیبایی بود، نه ذات شخص زیبا. اما درباره خداوند تعدد و تکثر معنا ندارد و خداوند بسیط محض است و صفات او عین ذات اوست و چنان که بین ذات و صفات خداوند تعدد نیست، در صفات خداوند نیز عینیت و اتحاد جاری است و چون تعدد و تکثر ذات و صفات و حیثیات در حق باری تعالی محال است، نمی شود کسی بگوید من خدا را به جهت فلان صفت و حیثیت دوست دارم و فلان صفت او را نمی پسندم. خداوند دارای بساطت محض است و درباره خداوند

ای دوست شکر بهتر یا آنکه شکر سازد
ای دوست قمر بهتر یا آنکه قمر سازد

مرتبه عالی تر محبت به خدا این است که انسان درباره صفات کمال خداوند بیندیشد و بر اساس سرشت و فطرت خود که بر گرایش به کمالات و دوستی آنها نهاده شده، آن کمالات را دوست داشته باشد. در این صورت، قطعاً صاحب آن کمالات یعنی خداوند را دوست خواهد داشت. شرط رسیدن به این مرتبه، که در آن محبت انسان بالذات به خداوند تعلق می گیرد، این است که انسان کمالات بی نهایت خداوند را بشناسد. آن گاه وقتی به خداوند و صفات جلال و جمال او محبت داشت، به مخلوقات خداوند از آن جهت که مظاهر کمال و جمال الهی اند محبت پیدا می کند؛ پس در این مرتبه محبت انسان به مخلوقات به تبع محبت به خداوند است.

عالی ترین مرتبه معرفت و محبت به خدا

عالی ترین مرتبه محبت به خداوند این است که انسان همه کمالات را از آن خدا بداند و وراي کمالات الاهی، کمال مستقلی را برای غیر خدا نشناسد. او بر این باور می باشد که هر جا کمالی هست از خداوند و پرتو و جلوه ای از کمالات بی نهایت پروردگار است، نه اینکه برای غیر خداوند نیز مستقلاً کمالی بشناسد و آن را تابع کمال خدا بداند. این مرتبه از معرفت و محبت به خدا گرچه در اشعار و ادبیات عرفانی ما زیاد نمود و بروز یافته، اما با این وصف فهم و درک آن بسیار دشوار است. در توضیح این مرتبه عالی از معرفت خداوند و محبت به او که انسان وجود و همه کمالات را متعلق به خداوند می داند و استقلالی برای غیر خداوند قائل نیست و سایر موجودات و کمالات

تعدد حیثیت و ترکیب معنا ندارد. اگر محبت انسان به صفات خداوند تعلق گرفت، به ذات او نیز تعلق گرفته است. در مورد انسان، که ذات با صفات متفاوت و متعددند و صفت غیر از ذات است، وقتی محبت به صفت تعلق گرفت، به ذات تعلق نمی‌گیرد. از این رو، با فقدان آن صفت محبت نیز از بین می‌رود. ممکن است محبت به شخص خاصی چنان عمیق و شدید باشد که حتی با زوال صفتی که منشأ آن محبت شده باقی بماند و محبت از صفت به ذات توجه یابد، اما در هر صورت ذات انسان با صفاتش متفاوت و متعدد هستند.

پس هم ذات خداوند با صفاتش عین یکدیگرند و هم صفات خداوند عین هم هستند و شناخت و معرفت صحیح خداوند شناختی است که به مجموعه ذات و صفات که عین هم هستند تعلق بگیرد، نه اینکه انسان ابتدائاً صفات خداوند را بشناسد و از طریق صفات به ذات او شناخت پیدا کند. آن‌گاه کسانی که به شناخت و معرفت ناب توحیدی و شناخت بساطت ذات و صفات الهی دست یافته‌اند، گاهی به این مرحله از معرفت می‌رسند که همه کمالات و صفات خوب را متعلق به خداوند می‌دانند و بر آن هستند که همه صفات و کمالات بالذات تعلق به خداوند دارند و پرتوها و مظاهر وجودی آن کمالات و صفات در سایر موجودات که خود رشحات وجودی پروردگار هستند، جاری می‌گردد. البته دستیابی به این مرحله از معرفت توحیدی بسیار دشوار است و ما حداکثر به این درجه از معرفت می‌رسیم که همه کمالات و آثار وجودی را بالذات به خداوند نسبت می‌دهیم و آنها را بالعرض به غیر خدا نسبت می‌دهیم. همچنین

محبت ما بالذات به خداوند و بالعرض به غیر خدا تعلق می‌گیرد و به خاطر خدا و به تبع محبت خدا، دیگران را دوست می‌داریم. اما در نتیجه رسیدن به آن مرتبه عالی معرفت و شناخت، کمالات و وجود حقیقتاً به خداوند نسبت داده می‌شود و محبت نیز حقیقتاً به خداوند تعلق می‌گیرد و پرتو کمالات و آثار وجودی خداوند به غیر خداوند نیز سرایت می‌کند و مخلوقات همه مظاهر و تجلیات انوار وجودی خداوندند و هیچ استقلال و اصالتی ندارند تا مسئله تبعیت آنان از خداوند مطرح باشد و زیبایی‌ها و صفات خوب آنها نیز پرتوی از کمال الهی است؛ چنان‌که در دعای عرفه آمده است: «الهی أَنْتَ الَّذِي أَشْرَفْتَ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ، حَتَّى عَرَفُوكَ وَوَحَّدُوكَ، وَأَنْتَ الَّذِي أَزَلْتِ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ، حَتَّى لَمْ يَجِبُوا سِوَاكَ»؛^(۵) خدایا، تو آن کسی هستی که انوار تجلیات را بر دل اولیا و دوستان تاباندی تا آنکه به مقام معرفت تو نایل شدند و تو را به یکتایی شناختند و تو از دل دوستان و مشتاقان توجه به اغیار را محو کردی تا غیر تو را دوست نداشته باشند.

..... پی‌نوشت‌ها

- ۱- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۱۱۱-۱۱۲.
- ۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، باب ۴۳، ص ۲۵، ح ۲۵.
- ۳- حسن دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۶۱.
- ۴- محمدبن حسن حرّ عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۰، باب ۸، ص ۱۵۲، ح ۱۳۰۸۷.
- ۵- شیخ عباس قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه.